

تسخیر شده



تسخیر شده

The Haunted

نویسنده: دایوان زی

مترجم: دختری با ماسک شیشه ای

این کتاب دارای 185 فصله

برای اطلاعات بیشتر به کانال مترجم ملحق

شین!

https://t.me/lotus_sefid

تسخیر شده

لطفا این ترجمه رو هیچ جای دیگه ای کپی نکنید و تنها از همین آدرس

ها اون رو دریافت کنید.

سایت myanimes.ir

myAnimes@

شما میتونین برای خرید کتاب ها از طریق کانال مترجم هم اقدام کنید!

این اثر متعلق به مای انیمه است به عنوان مترجم، مجوز پخش یا کپی یا

انتشار و چاپ کتاب رو بدون اجازه خودم نمیدم... لطفا رعایت کنید!

خرید این کتاب مدرکی برای استفاده های نامشروع شما نیست!

فصل دوازدهم: طمع

تحت محافظت خاکسترهای ییه یینگجی، چی یان احساس قدرت میکرد. در روز پنجم سال نوی چینی، سوار ماشین خودش، را به شهر شیمینگ رساند.

دایی زاده اش که در آن سوی دریاها درس میخواند به محل تحصیلش برگشته و وقتی به آنجا رسید تنها دایی و زن دایش در خانه بودند. خیلی زود موقع ناهار شد و زن دایش لبخند زنان گفت: «بریم ناهار بخوریم. داییت یه میز تو رستورانی همین حوالی رزرو کرده.»

او مکتی کرده و دوباره اعلام نمود: «اوه راستی قبل اینکه یادم بره بهت بگم... خانواده برادرم هم بهمون ملحق میشن. برادر زاده م تقریباً همسن توه. پس شما دو تا میتونین بیشتر با هم آشنا بشین.»

وقتی دایش تایید کرد چی یان تنها لبخند ملایمی به لب آورد.

برادر زن دایی چی یان و خانواده ش کمی بعد از اینکه آنان پشت میز نشستند رسیدند. برادر زاده زن دایش، هوانگ فن فن گرچه دختر خیلی زیبایی نبود اما خیلی جوان بنظر میرسید و لباسهای زیبایی به تن داشت.

قبلا دایی چی یان، دومینگ لیانگ، حاضر به پذیرش هوانگ فن فن نبود زیرا پدر

تسخیر شده

پدر این دختر^۱ انگیزه و معتاد به قمار بود و مادرش زنی بشدت مادی گرا بود. بعلاوه فنفن بخاطر رشد در چنین محیطی، دختری تنبل و بی اراده به نظر میرسید که وابستگی شدیدی به خانواده اش داشت.

پس از فارغ التحصیلی فنفن، به اجبار همسرش، در شرکت خود به او شغلی داد هرچند فنفن قدر این فرصت را ندانست و پس از چند روز کار کردن آن شغل را ترک کرد.

دومینگ لیانگ انسانی پر تلاش و جاه طلب بود. برای او، خواهر زاده اش بچه خوبی بود که باوجود از دست دادن والدینش در سن کم در زندگی منحرف نشده بود. او درس و حرفه اش را شخصا و با دقت دنبال کرده و به هیچ کسی وابستگی نداشت.

گرچه چی یان، درون گرا و مردم گریز بود ولی دومینگ لیانگ احساس میکرد او برای فنفن زیادی خوب است. هرچند همسرش چندین بار این موضوع را پیش کشید و او هم نمیخواست خواسته اش را رد کند. بعلاوه این وقت خوبی بود که به چی یان یادآوری کنند زمان ازدواجش رسیده است.

وقتی آنها رسیدند و دور هم جمع شدند، فنفن و خانواده ش شاد به نظر میرسیدند. چی یان هم از روی مهربانی، مودب و دوستانه رفتار میکرد حتی با اینکه

^۱ همون برادر زنش

تسخیر شده

ملاقاتشان خلاف میل و خواسته او بود.

چی یان انسان بدی نبود فقط نسبت به اینطور قرار گذاشتن مقاومت میکرد. او مودب و با احترام باقی ماند دخترک هم خجالتی و مهربان به نظر میرسید. هوانگ شو^۲ و برادر و زن برادرش خیلی فعال بنظر میرسیدند شام خیلی خوب پیش میرفت.

ناگهان فنفن یخ بست و به ماهی بخار پز شده اش خیره ماند. برای مدتی انگار نمیتوانست حرف بزند. پدرش درحالیکه او را نوازش میکرد پرسید: «چیزی شده؟ حالت خوب نیست؟!»

فنفن با صورتی رنگ پریده، تته پته کنان گفت: «ماهی ... چشمای ماهی حرکت کرد...»

پدرش با بی توجهی جواب داد: «این ماهی خوب پخته نشده...؟!»

فنفن سرش را به تندی تکان داد. تقریباً با اشک و گریه میگفت: «زل زده به من! داره بهم لبخند میزنه! دارم می بینم چطوری کشته شده، از آب گرفتنش و پولکهاشو کندن ... یه بچه ماهی هم تو شکمشه ... بچه ماهی هم اومده بیرون و داره بهم نگاه میکنه ...اون سعی داره تو شکم من قایم بشه.»

^۲ زن دایی چی یان

تسخیر شده

جیغ و داد و حرفهای عجیب فنفن جو گرم آنجا را خراب کرد. مادر فنفن سریع دهان دخترش را پوشاند و با نگاهی تند و تیز او را نصیحت میکرد: «تو چت شده؟ نگو وسط روز یه شب تسخیرت کرده ... این چرندیاتو تموم کن!»

فنفن که آنطور دهانش بسته شده بود نمیتوانست حرف بزند ولی با صدایی خفه، از پشت دست مادرش صداهای عجیبی شبیه صدای گریه در می آورد.

حالا که یکی از میزبانان اصلی در چنین حالی بود جو کاملاً خراب شده و مادر فنفن از ته دلش معذرت خواهی میکرد و دخترش و شوهرش را با خود می کشید و می برد. چی یان احساس میکرد مو به تنش سیخ شده است. این اولین باری بود که در نزدیکیش کس دیگری بجای او تسخیر میشد. او شگفت زده بود که پیش از اینکه مادر فنفن متوقفش کند او چه میخواست بگوید.

بعد از این حادثه، وساطت برای ازدواج آنها به جایی نرسید. هرچند او از اول هم چنین ازدواجی را نمیخواست و خیال میکرد انسان خونگرمی نیست. او محترمانه نگرانی خود را بیان کرد و صادقانه به زن داییش پیشنهاد داد برادرزاده اش را در معبد حومه شهر ببرند تا مشکلش را حل کنند و دیگر چیزی نپرسید.

وقتی دومینگ لیانگ کلمه "معبد" را شنید نتوانست جلوی خودش را بگیرد و به چی یان خیره شد. خواهرزاده اش به طرز وحشت آوری خرافه پرست شده بود

تسخیر شده

بنظر میرسید این چیزها را از مادرش یاد گرفته باشد. دومینگ لیانگ^۳ همیشه مادر خود را محترم میدانست و او را دوست داشت و هیچ وقت چیز زیادی درباره ش نمیگفت.

بعدها چی یان شنید، فنفن خیلی زود در پانزدهم ماه نامزد شده بود. پیش خود می اندیشید آیا زن دایش بنا به پیشنهاد او دخترک را به معبد برده است؟ پس از تجربیات خودش میدانست که آن معبد نزدیک شهر شیمینگ از همه قابل اطمینان تر است. آیا ممکن بود پس از این حادثه ارباب معبد به آنان گفته باشد واقعا یک تسخیر شدگی رخ داده و باید سریعاً ازدواج کند؟

چی یان پیش خود فکر میکرد: «اگه منم توی سال نو ازدواج کنم ممکنه شر/اشباح/اینطوری دفع بشه؟!» فکر اینکه او هم میتواند این کار را بکند در ذهنش ظاهر و ناپدید شد. چی یان لبخندی زد، میدانست اینکار برای او ممکن نیست.

ولی نمیدانست شاید چون بهار شده یا اینکه پس از این مراسمات یکسال بزرگتر میشد و همه فکر میکردند باید زودتر ازدواج کند وگرنه سنش بالا میرود شاید هم چون وقتی سال نو میشد مردم وقت بیشتری داشتند بهمین دلیل هر کسی را باید به او معرفی میکردند.

^۳ یا به قول نسخه چینی دومینگ جینگ

تسخیر شده

شمار این مدل اهداف ناگهان بالا رفته بود. چی یان زمانی را بیاد آورد که شو جیانگ میخواست او را با هم کلاسیهایش آشنا کند بعد پشت سر هم با اشباح رو در رو شد، زن داییش میخواست او را به دختر برادرش معرفی کند، اینبار او حالش خوب بود و آن دختر جن زده شد دیگر شک داشت که شاید این ماجرا به شخص خودش ربط دارد...

از لحاظ فیزیکی توانایی او آسیب زدن به دیگران را نداشت.

چیزهای دیگر بماند، تصور اینکه روزی دختری عاشقش شود و این بطری چینی کوچک توی گردنش را ببیند و زمانی که باهم به کافه سینما رفته اند دخترک پرسد: «چی یان، این چیه انداختی گردنت؟ خیلی شیک و بامزه اس، میشه واسه منم یکی بگیری!؟»

بعد او لبخند زنان در جواب بگوید: «خاکستر!» خیلی خنده دار بود.

این چنین زندگی سایه سنگینی روی زندگی دیگران نمیگذاشت؟

یک قدم به عقب برگشت، اگر دختری می توانست بپذیرد او خاکستر به گردن آویخته یا اصلا چی یان میتواند حقیقت پر بودن این بطری با خاکستر یک فرد مرده را پنهان کند آخرش یک روز مردم او را در خانه تنها میدیدند درسته؟ کافی بود در را باز کنی اولین چیزی که به چشم می آمد لوح و محراب بود.

تسخیر شده

او لبخند میزد و به دیگران میگفت: «من این لوح رو از الان نیست که دارم ... قصد دارم واسه بقیه عمرم اینو نگهش دارم ... حتی وقتی یه خانواده بشیم بازم این باهامون میمونه ... روزی سه بار باید واسش پیشکش بدیم ... عزیزم، برای ارباب ییه بیشتر غذا بپز.»

کدام آدم عادی چنین سبک زندگی را می پذیرفت؟

چی یان درک روشنی از موقعیت خودش داشت. احساس میکرد میتواند لوح محراب ارباب ییه را برای بقیه عمر در خانه اش نگهدارد. مثلاً وقتی درگیر کار نبود میتواند به کلاب های ورزشی یا مکانهای دیگری ملحق شود تا دوستانی بیابد و یا می تواند از حیوانات کوچک در خانه نگهداری کند . وقتی به این سبک زندگی می اندیشید احساس خوبی داشت.

پس چی یان تردید نکرد، تمام درخواست های آشنایی از سمت دوستان و فامیلهایش را رد کرد.

ولی شخص دیگری که همراهش در خانه بود دیگر طاقت نداشت. او هر روز کنارش بود ولی چی یان او را نمیدید. میتواند دستانش را دور چی یان حلقه کند اما هیچ کس نمیدانست. معشوقش از دید همه تنها بود حتی خودش هم اینطور فکر میکرد.

تسخیر شده

او شدیدا میل به تملکش داشت و همچنان از اینکه میدید دیگران به او طمع دارند ناراضی بود. میخواست چی یان را ببوسد و بغل کند و همین عشق را از او دریافت کند.

میخواست نامش را صدا کند و در چشمانش خیره شود. او میخواست عشقش جواب بگیرد.

در انتهای یکی از روزهای ماه مارس، چی یان مانند همیشه در تختش دراز کشید. هوا شدیدا گرم بود ولی هنگام شب سرد میشد. وقتی چی یان خواب بود سرمای احساس کرد ناخودآگاه پتویش را محکمتر گرفت.

یک شخص از پشت بغلش کرده بود. حلقه های ابری شکل نامرئی که از دید انسان ها مخفی بودند دور جسمش را گرفتند و در تنش نفوذ کردند. برای اغفال ذهن او، برای اینکه ذهنش را درگیر و بهم بریزند. این شب از عمق وجودش شیفته او شده بود.

✓کی ممنوع

✓چاپ ممنوع

✓هر کاری بی اجازه سایت و مترجم ممنوع

تسخیر شده

لیستی از تمام کتابهایی که تا الان به اتمام رسیدن و یا در حال ترجمه

هستن:

Hua Hua You Long

Mo Dao Zu Shi Novel

The Scum Villain's Self-Saving System

Heaven Official's Blessing

در حال ترجمه

Ai no Kusabi

The Haunted

record of the missing sect master

شما میتونین توی سایت مای انیمه نسخه های کامل کتاب ها وهمینطور

نسخه های تکی رو پیدا کنید!

لطفا در صورت کپی شدن کارهامون در هر کانال یا شبکه اجتماعی یا

ورک شاپی بهمون اطلاع رسانی کنید!

https://t.me/lotus_sefid

myAnimes@